

شهرستان های ایران

بازگردان به فارسی: بهمن انصاری

دباجه

شهرستانهای ایران رسالهء کوچکی است به زبان پهلوی یا فارسی میانه و تنها نسکی است یادگار از دوره ساسانیان و به زبان پهلوی که موضوع آن منحصراً جغرافیای شهرهاست. البته در متنهای دیگر پهلوی همچون بندهش و دینکرد و گزیدههای زادسپرم و غیره نیز جای جای از جغرافیای باستانی ایران و خصوصیت نواحی و شهرها سخن رفته است، اما هیچکدام چون این کتاب مختص جغرافیا نیست. تدوین نهایی این رساله مانند اغلب آثار پهلوی که امروز در دست داریم، احتمالاً در قرن سوم هجری (نهم میلادی) صورت گرفته است. اما تدوین اولیه آن احتمالاً به اواخر دوره ساسانی باز می‌گردد، گرچه هسته اساطیری بسیاری از مطالب آن به دورانهای بسیار قدیمتر تعلق دارد. این خصوصیت اغلب آثار پهلوی است که مطالب بسیار کهن که غالباً به صورت سینه به سینه حفظ شده، زمانی تدوین می‌یابد و سپس در زمانهای مختلف شاخ و برگ می‌گیرد و مطالبی بدان افزوده یا با آنها تلفیق می‌شود و سرانجام تدوین نهایی می‌یابد. پس از آن نیز گاهگاه مطالبی هرچند جزئی بدان افزوده می‌گردد. این ویژگی را در همه آثاری که به ادبیات شفاهی تعلق دارند، می‌یابیم. یکی دیگر از خصوصیات این گونه آثار مجهول بودن نام مؤلف است. برای اغلب آثار پهلوی مؤلفی ذکر نمی‌شود. و اگر چنین نامی بیاید منظور مدون نهایی اثر است نه آفریننده آن، گویی که این آثار را متعلق به نسلهای گوناگون می‌دانستند نه اثری از نویسندگانی خاص.

در این رساله ایرانشهر برحسب جهات اربعه به چهار ناحیه شرق و غرب و جنوب و شمال تقسیم شده است. غالباً اظهارنظر شده است که از زمان خسرو انوشروان چنین تقسیم‌بندی رواج یافته است، زیرا به گفته تاریخ‌نویسان دوران اسلامی این شاه برای هر یک از نواحی چهارگانه سپاهیدی معین کرد. اما محتمل‌تر می‌نماید که این تقسیم‌بندی نمادین و سمبلیک بوده و براساس اعتقادات دینی بوده باشد تا تقسیم‌بندی اداری واقعی. در این رساله نخست نام شهرهایی می‌آید که در ناحیه شرق (خراسان) قرار داشته‌اند (بند 2 تا 20) و با سمرقند شروع می‌شود و به «شاد فرخ پیروز» (که جای آن معلوم نیست)، خاتمه می‌پذیرد. پس از آن شهرهای غرب (بند 21 تا 33) ذکر می‌شود که اولین آنها تیسفون و آخرین آنها مدینه (یثرب) است. در این بخش از شهرهایی مانند مکه و مدینه یا شهرهای افریقیه (افریقا) نیز نام برده شده است که ایرانیان قدیم با آنها ارتباط چندانی نداشته‌اند. سپس سخن از شهرهای ناحیه جنوب در میان است (بند 34 تا 55) که با کابل شروع می‌شود و با آشگر (که جای آن به درستی معلوم نیست) پایان می‌پذیرد و سپس ذکر شهرهای شمال می‌آید (بند 56 تا 60) که با شهرستان آذربایجان (احتمالاً اردبیل) شروع می‌شود و به امل ختم می‌گردد، و در پایان (بند 61) سخن از بنیان شهر بغداد است. نکته قابل توجه این است که در مورد جهات شرق و غرب و جنوب اصطلاحات خاص پهلوی این کلمات به کار رفته، اما برای شمال کلمه «آپاختر (= باختر) که لغت خاص شمال در زبان پهلوی است، استعمال نشده است. دلیل آن را در این نکته باید جست‌وجو کرد که شمال (آپاختر) در دین زردشتی جایگاه دیوان است و مؤلف یا مدون برای برهیز از ذکر شمال، نام آذربایجان، مهمترین استان را در این ناحیه برگزیده است.

در این رساله، همانند اغلب آثار پهلوی، اسطوره‌ها و واقعه‌های تاریخی درهم می‌آمیزند. انتساب بنیان بعضی از شهرها به شاهان اساطیری مانند جمشید و ضحاک و فریدون و منتسب می‌شود، اما از سوی دیگر انتساب بنیان بعضی از شهرهای دیگر مانند گور / اردشیر خره و بیل‌آباد / جندی شاپور و غیره به پادشاهان ساسانی حاکی از حقایق تاریخی است و از منابع دیگر تأیید می‌شود. شاهان ساسانی این رسم را داشته‌اند که هرگاه شهری را بنیان می‌نهادند یا شهر کوچکی را دهی را توسعه می‌دادند و بارو و دژ و استحکامات برای آن می‌ساختند، نام خویش را بر آن می‌نهادند و شهر نام رسمی جدیدی می‌یافت. این رسم موجب شده است که شهرها چندین بار نام عوض کنند (گور، اردشیر خره، فیروزآباد) و در بسیاری از موارد نام اصلی آنها فراموش شود. در مواردی انتساب بنیان شهری به شخصیتی فقط بر اثر شباهت لفظی و اشتقاق عامیانه بوده است. مانند انتساب شهر بست به بستور یا رخد به رهام یا شوش و شوستر به شیشین دختر (شوشین دخت).

رساله شهرستانهای ایران با جغرافیای موسی خورنی شباهتهای فراوان دارد. هر دو رساله به اضافه کتیبه‌های ساسانی و منابع سریانی و عربی و فارسی منابع اصلی ما در شناخت شهرهای ایران دوران ساسانی است. متن این رساله تاکنون پنج بار (بلوشه، جاماسپی آسانا، مودی، مارکوارت، نیبرگ) چاپ شده و سه بار به زبانهای اروپایی (فرانسه، انگلیسی) ترجمه شده است.* به فارسی نیز یک ترجمه از آن در دست داریم: یکی ترجمهء صادق هدایت که اساس آن همان ترجمهء انگلیسی مارکوارت است. بار دیگر آن را سعید عریان با یادداشتهای مفید و بعضی پیشنهادات تازه در قرائت کلمات همراه با آوانویسی لاتین به فارسی ترجمه کرده است.**

در این ترجمه خصوصاً از یادداشتهای مارکوارت در تعلیقات کتابش و نیز از کتابهای دیگر او و از تحقیقات دیگر دانشمندان استفاده کرده‌ام. در توضیحات شیوه اختصار را برگزیده‌ام و فقط مطالبی را آورده‌ام که به فهم مطلب کمکی می‌کند. نشانه‌هایی که در ترجمه متن به کار رفته، عبارتند از:

> واژگانی در متن نبوده و به قرینه یا به حدس افزوده شده است.

[] کلمه یا کلماتی به اشتباه در متن آمده و باید حذف شود.

() واژگانی که توسط مترجم یا ویراستار افزوده شده تا فهم مطلب را آسان کند.

به علاوه در تمامی این ترجمه کوشش کردیم تا حداقل امکان از واژگان اصیل و زیبای پارسی کهن استفاده کنیم و در مواقعی از زند و پازند بهره گیریم تا به این شکل کمترین نیاز را به واژگان نازیبا و مجهول تازی و عربی داشته باشیم.

بهن انصاری

خرداد يك هزار و سیصد و نود و يك خورشیدی

*) E. Blochet, "Liste géographique des villes de L'Iran,"
Recueil dex travaux relatifs a la philosophie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes, T. XVII, 1895, p. 165-176
Jamap-Asana, *Pahlavii Texts*, Bombay, 1897,
J.J. Modi, *Aiyâdgâr-I-Zarîrân, Shatrôihâ-I-êrân*, ... Bombay, 1899.
J. Markwart ed. By Messina, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Êrânshahr*, Roma, 1931.
H.S. Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, II vols., Wiesbaden, 1964-1974.

** صادق هدایت، «شهرستانهای ایران»، مجله مهر، س 7، 1321، ش 2 و 3.

به نام دادار نیک افزونی بخش

به نام و نیرو و پاری دادار اورمزد و بخت نیک

شهرستانهایی که در زمین ایران شهر ساخته شده‌اند، هر کدام در چه روزگاری، در کجا و به دست (چه) سرخدایی ساخته شده است، به تفصیل در این یادگار (= یادگار - رساله) نوشته شده است.

< بخش خاور >

در بخش خاور (= خراسان) شهرستان سمرقند را کاووس پسر قباد، بن افکند و سیاوخش پسر کاووس آن را به فرجام رسانید. کیخسرو پسر سیاوخش در آنجا زاده شد و آتش بهرام (= نام مهمترین آتشکده‌ها) ورجاوند (= دارای نیروی معجزه‌آمیز) را در آنجا نشانید. سپس زردشت دین آورد، و به فرمان گشتاسب شاه 1200 فرگرد (اوستا) را به دین دبیری بر روی تخته‌های (= لوحه‌های) زرین (= طلا) کند و نوشت و در گنج (= خزانه) آن آتش (= آتشکده) نهاد. سپس اسکندر گجستک آنها را سوخت و در دریا افکند.

سغد را هفت آشیان است، و هفت آشیانی آن این است که هفت آشیان در آن بود. یکی از آن جم یکی از آن دهاک (= ضحاک)، یکی از آن فریدون، یکی از آن منوچهر، یکی از آن کاووس، یکی از آن کیخسرو، یکی از آن لهراسب و یکی از آن گشتاسب شاه. سپس افراسیاب تورانی گجسته در هر یک از آنها نشستگاهی برای دیوان و بتکده و بتخانه ساخت.

در بلخ بامی شهرستان نوازه (?) را افسندیار پسر گشتاسب ساخت، و آتش بهرام ورجاوند را آنجا نشانید، و نیزه خویش را آنجا زد و به بیبو (= بیغو) خاقان و سنجی بی (= سنجیو) خاقان و چول خاقان و خان بزرگ و گهرم و تزلو (= تژاو) و ارجاسب شاه خیونان پیام فرستاد که: «نیزه من را بنگرید؛ هر که به پرش این نیزه بنگرد، چگونه (جرات می‌کند که) به ایران شهر بتازد؟*»

شهرستان خوارزم را نرسه پسر جهود ساخت. (منظور نرسه برادر بهرام گور است که مادرش یهودی بود.)

شهرستان مرو را بهرام پسر یزدگرد (= بهرام گور) ساخت.

شهرستان مرو و شهرستان هری (= هرات) را اسکندر رومی گجستک ساخت.

شهرستان پوشنگ** را شاپور پسر اردشیر (= شاپور اول ساسانی) ساخت، و در پوشنگ پل بزرگی ساخت.

شهرستان توس را توس پسر نوذر ساخت که نهمصد سال سپاهید بود. پس از توس سپاهیدی به زریر و از زریر به بستور و از بستور به کرزم رسید.

(* بیبو (= بیغو) خاقان، لقب معمولی خاقانان ترکان غربی. سنجیک (= سنجیوک، سنجیو) نخستین خاقان معروف ترکان غربی است که همزمان با خسرو انوشیروان بوده است. چول خاقان: خاقان هونهای سفید. گهرم: در شاهنامه پسر بزرگ ارجاسب به شمار آمده. تژاو: در شاهنامه تژاو. داماد افراسیاب و حاکم گروگرد در حوالی مرو. به دست گیو کشته می‌شود.

** پوشنگ: پوشنج، فوشنج شهری بوده است به فاصله یک روز راه در مغرب هرات. شهر غریان فعلی.

شهرستان نیشاپور* را شاپور پسر اردشیر (= شاپور اول ساسانی) ساخت، در آن زمان که پهلویک** تورانی را کشت، و در همانجا فرمود شهرستانی بسازند.

شهرستان قاین را کی لهراسب پدر گشتاسب ساخت.

در گرگان شهرستانی که آن را دهستان*** خوانند نرسهء اشکانی ساخت.

شهرستان کومیس**** (= قومس) پنج را <هوشنگ ساخت> و دهاک (= ضحاک) آن را شبستان خود کرد. مانش (= اقامتگاه) پهلویان (= اشکانیان) آنجا بود و در زمان فرمانروایی یزدگرد پسر شاپور (= یزدگرد اول پسر شاپور دوم) در درازای یورش نیروهای چول (= نام قبیله‌ای از ترکان مشرق ایران) پاسگاه آن بخش بود.

پنج شهرستان را خسرو پسر قباد (= خسرو انوشیروان) ساخت و آنها را «خسرو شاد»، «خسرو مست آباد»، «وسپ شاد خسرو»، «هوبوی خسرو» و «شاد فرخ خسرو» [کرد] نام نهاد، و فرمود که بارویی که 180 فرسنگ درازا و 25 آرش شاه بلندی و 180 دروازه داشت و در داخل آنها کوشک و دستگرد بسازند.

(* نیشاپور: در متون مانوی که هم‌عصر شاپور اول نوشته شده است، نام ناحیه نیشاپور، ابرشهر آمده است. ابرشهر نام ناحیه و نیشاپور مرکز ناحیه بوده است. به نظر مارکوارت (شهرستانهای ایران، ص 52، ایرانشهر، ص 49) آبر از نام مهم‌ترین گروه از اقوام سه‌گانه دهه‌ها یعنی Aparnak گرفته شده است. این نام در بندهش (ص 233 س 14) نیز آمده است. نیز نک به دائره‌المعارف ایرانیکا، ذیل ابرشهر.

(**) پهلویک: نام خاصی است که احتمالاً جزء اول آن به معنی پارتی و جزء دوم آن پسوند تحبیب است.

(***) دهستان: منسوب به قوم دهه (daha) در ناحیه اترک در شمال گرگان.

(****) نام بناکننده قومس که مرکز آن دامغان بوده، از متن افتاده است، به روایت بعضی منابع دوران اسلامی دامغان را هوشنگ ساخته است (مجم‌التواریخ، به کوشش بهار، ص 190؛ نزهةالقلوب، به کوشش لسترنج، ص 166). نیز نک به کریستن سن، نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمهء احمد تفضلی - ژاله آموزگار، ج 1، ص 190، 195، 198.

< بخش باختر >

در سوی باختر (= مغرب)، شهرستان تیسفون را ورازه (= گرازه) گیوگان به فرمان توس ساخت.

(یعنی گرازه از تخم گیو گودرزی، به فرمان جهان پهلوان توس نوذری ساخت)

شهرستان نصیبین* را ورازه (گرازه) گیوگان ساخت.

شهرستان اورها** را نرسه اشکانی ساخت.

شهرستان بابل را بابل*** در فرمانروایی جم ساخت و سیاره تیر (= عطارد) را در آنجا بست، و ماریگ (= طلسم) پیوسته (= مربوط) به هفت سیاره و دوازده برج و هشتم بَهرگ" (بهره هاشم - قسمت هشتم) آسمان را با جادوگری به... (؟)*** بابل بنمود (= نشان داد). (در ترجمه و تفسیر این بند بسیار اختلاف نظر وجود دارد)

شهرستان حیره را شاپور پسر اردشیر ساخت و مهرزاد را که مرزبان حیره بود بر دریاچه پارس گماشت.*****

(اعراب حیره در دوره ساسانی همواره پیرو دولت ساسانی و چون سدی بین ساسانیان با اعراب متوحش صحراس سینا و سرزمین حجاز بودند - توضیح ویراستار)

شهرستان همدان را یزدگرد پسر شاپور (= یزدگرد اول) ساخت که او را یزدگرد خشن می خوانند.*****

در ماد و ناحیه نهاوند و دریاچه «بهرام آوند»(؟) بهرام پسر یزدگرد که او را بهرام گور می خوانند شهرستانی ساخت.*****

(* نصیبین، نصیبین به معنی «ستونها» از شهرهای بزرگ جزیره یعنی بین النهرین علیا، بین راه موصل به شام.

** اورها: الرها، رها = ادسا در اورفه کنونی در جنوب ترکیه. نام آن در کنیه بزرگ شاپور در کعبه زردشت به صورت اورها آمده است.

*** بابل: بابل نام خاص (نام نژاد) تصور شده است که شهر بابل را ساخته و بابلیان از نسل او هستند.

**** به جای نقطه چین کلمه «مهر» آمده است که معنی آن روشن نیست. احتمالاً یا نام خاصی است یا تصحیف کلمه «مردم» است.

***** حیره: شهر قدیمی بین النهرین نزدیک نجف کنونی.

***** شهر هگمتانه را اقوام آریایی ماد (سده ۱۷ پیش از میلاد) بنا نهادند. هگمتانه پایتخت شاهنشاهی مادها و پایتخت تابستانی ایران در زمان هخامنشیان و اشکانیان بوده است و به معنی «جای بهم آمدگان»، «جای گرد آمدگان» میباشد. این شهر کهن، نخستین پایتخت ایران بوده و به همراه آن در یونان و روم در ایتالیا، از معدود شهرهای باستانی جهان است که همچنان زنده و مهم است. با این تفاوت که همدان هرگز اهمیت خود را از دست نداده و از آن دو شهر نیز قدیمی تر است. یونانیان هگمتانه را اِکباتان می خوانند که یونانی شده هگمتانه است. هرودوت این شهر را ساخته دیاکو دانسته و گفته است که هفت دیوار داشته که هر کدام به رنگ یکی از سیاره ها بوده اند. در دوره ساسانی با استناد به سکه ها و مهرهای باقی مانده، به آن آهمدان میگفتند.

***** متاسفانه مشخص نیست که منظور از دریاچه بهرام آوند کدام دریاچه است.

بیست و یک شهرستانی که در پدشخوارگر* ساخته شده است، یا آرماییل** (ساخته است) یا به فرمان آرماییل، آن کوهیاران*** ساخته‌اند که از (دست) ضحاک، کوه (= کوهستانها) را برای فرمانروایی در دیت (= اختیار) گرفتند. کوهیاران هفت هستند: وسیمگان دماوند، نهاوند(؟)، بیستون، دینوران، مسرگان و بلوچان و مرنجان(؟)**** اینان بودند که از (دست) ضحاک کوه را برای فرمانروایی در اختیار گرفتند.

شهرستان موصل را پیروز پسر شاپور***** ساخت.

نُه شهرستان که در جزیره (= بین‌النهرین علیا است) ساخته شده است، (آنها را) آمتوس برادرزاده قیصر***** ساخت.

بیست و چهار شهرستانی که در جایهای (مختلف) در زمین شام و یمن و افریقیه و کوفه و مکه و مدینه ساخته شده است، بعضی را شاهنشاه (ایران) و بعضی را قیصر ساخته است.

(* پدشخوارگر: ناحیه‌ای که سلسله جبال کنونی البرز را تشکیل می‌دهد.

(**) آرماییل: در داستان ضحاک، آرماییل نام آسپز وی بود که به کمک برادرش گرماییل هر روز تعدادی از مردمان را از مرگ نجات می‌داد و به دماوند می‌فرستاد. فریدون پس از پیروزی بر ضحاک وی را پاداش بخشید و بدو لقب مضمغان داد.

(***) کوهیاران (= کوه‌داران): تحت‌اللفظی «دارنده کوه، اقامت‌کننده در کوه». به روایت طبری (یکم، ص 229): «فریدون» به هر یک از (این) کوهیاران مرتبه‌ای داد و به هر یک از آنان ناحیه‌ای از دماوند و غیره را مجل کرد. از این روایت برمی‌آید که تصور می‌شده است که کوهیاران در نواحی مختلف کوهستانی حکومت داشته‌اند. در زند و همن یسن (فصل 4 بند 58) نام کوهیار همراه با بعضی اقوام و قبایل ساکن شرق ایران مانند خیونها، سغدیان، ترکان و هیتلها آمده است، بنابراین تصور می‌شده که دسته‌ای از کوهیاران در شرق ایران، شاید در کوهستان سمرقند می‌زیسته‌اند. به روایت فردوسی (شاهنامه، یکم، ص 52 و 53) آرماییل و گرماییل مردم را از مرگ نجات می‌دادند و به کوه و دشت می‌فرستادند و کردان از نژاد اینان هستند.

(****) وسیمگان (wisēmḡān): در ارمنی vsemakan خاندان کوچکی که بر دماوند حکومت می‌کردند و از خاندان گاوسگان (ارمنی kavosakan) بودند. (مارکوارت شهرستانها، ص 70).

نهاوند(؟): در متن کلمه به صورت هاگان یا نهکان نوشته شده است. مارکوارت (شهرستانها، ص 70) آن را تصحیف نهاوند می‌داند که تحت تأثیر کلمه قبل به این صورت درآمده است. نیرگ آن را خاکان (= خاقان) خوانده ولی دلیلی برای این قرائت ارائه نداده است. عریان (جیستا، س 2، ش 5، ص 609) کلمه را آهگان خوانده و توضیح داده است که آه دهی است نزدیک دماوند، اما گان در آخر آن توضیحی نداده است.

بیستون: در متن وسپوتون آمده است که مارکوارت با تغییری جزئی آن را به بیستون تصحیح کرده است. در این متن گاهی «ب» پهلووی به «و» تصحیف شده است.

موسرگان: در متون عربی المَسْرَقان یا المَشْرِقان (= ماء اردشیرگان). مسرغان از دَجیل (کارون) منشعب می‌شد و احتمالاً همان آب گرگر کنونی است. در بندهش آب مسرگان همان اولی (ulāi) دانسته شده که رودخانه شوش یا کرخه کنونی است (مارکوارت، شهرستانها، ص 73).

بلوچان: قوم بلوچ (در عربی بلوص) در کرمان در غرب کوههای قفص یا کوچ (مشتق از کوفچ) مستقر بودند. کوههای قفص با کوههای بشگرد کنونی قابل انطباق است. قفص و بلوص (کوچ و بلوچ) در منابع اسلامی غالباً همراه با هم ذکر می‌شوند.

مرنجان(؟): قرائت کلمه مورد تردید است. مارکوارت (شهرستانهای ایران، ص 80) به مشابهت این کلمه با بازینجان (زمودالاکراد) در فارس اشاره کرده است. این نام همچنین با نام قوم منوجان مشابهت دارد که همراه با قوم قفص (کوچ) در مسالک الممالک اصطخری (ص 167 س 5) ذکر شده است.

(*****) هویت او معلوم نیست.

(*****) به نظر مارکوارت (شهرستانهای ایران، ص 82) منظور از آمتوس، اورلیوس وروس (Aurelius Verus)، برادر خوانده امپراطور اورلیوس آنتونینوس است که با اشکانیان در 166-164 م. جنگ کرد.

< بخش نیمروز >

در بخش نیمروز (= جنوب)، شهرستان کابل را اردشیر پسر اسفندیار* ساخت.

شهرستان رَخود** (= رُخَج) را رُهام پسر گودرز ساخت، در آن زمان که آسپَورز نر (= پهلوانی ناشناس - درجایی دیگر نام او نیامده) تورانی را کشت و بیبو (= بیغو) خاقان را از آنجا گریزان کرد.

شهرستان بُست*** را بَستور پسر زیر ساخت، در آن زمان که گشتاسب شاه برای نیایش دین در فَرزدان بود، و بنهء (خیمه و خرگاه) گشتاسب و دیگر شاهزادگان را در آنجا برپا داشت (= مستقر کرد).

شهرستان قَراه (= قَرَه) و شهرستان زابلستان را رستم، شاه زابلستان، ساخت.***

شهرستان زرنگ (= مرکز سیستان قدیم) را نخست افراسیاب تورانی گجستک ساخت و آتش ورجاوند کرکوی**** را در آنجا نشانید، و منوچهر را به پدشخوارگر <محاصره> کرد، و اسفندارمد***** را به زنی خواست. اسفندارمدر زمین آمیخت. افراسیاب آن شهرستان را ویران و آن آتش را خاموش کرد. سپس کیخسرو پسر سیاوخش آن شهرستان را باز ساخت و آتش کرکوی را باز نشانید، و اردشیر بابکان آن شهرستان را به فرجام رسانید.

شهرستان کرمان را > < پسر پیروز*****، کرمان شاه، ساخت.

شهرستان یَه اردشیر در زمان سه فرمانروا ساخته شد، و اردشیر بابکان آن را به فرجام رسانید.*****

(* اردشیر پسر اسفندیار. در اینجا به جای کوروش دوم، بنیانگذار سلسلهء هخامنشی آمده است. (مارکوارت، شهرستانهای ایران، ص 83).

** (خود، رُخَد یا رُخَج در نزدیک قندهار کنونی.

*** بُست: غالباً به ضم اول ضبط شده است، شهری در جنوب افغانستان کنونی.

**** قَراه: در متنهاي عربي فره در جنوب عربي افغانستان . زابلستان: ناحیهء کوهستانی علیای هیرمند و قندهار، مرکز آن غزنه، غزنین (عربی جنزه، جزنه) بوده است.

***** کرکوی: شهری در شمال زرنگ که دارای آتشکدهء مشهوری بود. نام آن در بندهش (127 س 11) و شرح تأسیس آن و شعری به پهلوی دربارهء آن در تاریخ سیستان، به کوشش بهار، ص 36 و بعد آمده است.

***** اسفندارمدر: ایرد بانوی زمین، داستان تقاضای ازدواج افراسیاب از اسفندارمدر، در جای دیگر نیامده است، اما به این داستان در گزیده‌های زادسپرم (فصل 4، بندهای 4 تا 7) اشاره شده است: «تجلی دین در اسفندارمدر در آن زمان بود که افراسیاب آب را از ایران شهر باز داشت. اسفندارمدر برای بازآوردن آب، به شکل دوشیزه‌ای به خانهء منوچهر که فرمانروای ایران و مسئول مقابله با غیر ایرانیان بود، ظاهر شد. جامه‌ای درخشان بر تن داشت که از همهء اطراف آن به طول یک هاستر (= اندازه‌ای است) فروغ می‌تابید... و کمر بند زرینی به میان بسته بود».

***** پیروزان: «پسر پیروز» نشان می‌دهد که باید نام خاصی قبل از این نام افتاده باشد. مارکوارت (ص 18) آن را صفتی به معنی «پیروزمند» برای کرمان‌شاه دانسته است، و نیبرگ (همان ماخذ، 2، ص 160) بدون توضیحی آن را اسم منسوب به پدر به شمار آورده است. در بند 55 همین متن نام کواد پیروزان (قباد پسر پیروز) آمده است. برادر دیگر قباد نیز بلاش پسر پیروز بوده است. به هر حال روشن نیست که کدام پادشاه منظور است. در تاریخ ساسانی بهرام چهار (388-399) دارای لقب کرمان‌شاه است، زیرا پیش از رسیدن به پادشاهی والی کرمان بوده است.

شهرستان استخر را اردوان شاه پهلویان ساخت. (اردوان پنجم آخرین شاه اشکانیان)

شهرستان دارابگرد (= نزدیکی داراب کنونی در شرق فارس) را دارا پسر داراب ساخت.

شهرستان بیشاپور* را شاپور پسر اردشیر ساخت.

شهرستان گور، اردشیر خُره** را اردشیر بابکان ساخت.

شهرستان تَوَج*** را هرمزد پسر چهرآزاد ساخت.

شهرستان هُرْمَزْد اردشیران و شهرستان رامهرمزد را هرمزد دلیر پسر شاپور ساخت.****

شهرستان شوش و شوشتر را شیشین دخت زن یزدگرد پسر شاپور ساخت که دختر
رأس الجالوت شاه جهودان (= یهودیان) و مادر بهرام گور بود.*****

شهرستان جندی شاپور و شهرستان «ایران > خُره» [کرد] شاپور را شاپور پسر اردشیر ساخت
(و به جای) بیل آباد نام (خویش را) نهاد.*****

(* یه شاپور: بیشاپور، در ناحیه کازرون فارس. در متن ویه شاپور بی تردید تصحیف بیه شاپور است. در این متن «ب» پهلوی در مواردی به «و» (یا «ن») پهلوی تصحیف شده است. حمزه اصفهانی، آن را بی شاپور (هم اسم شهر و هم اسم ناحیه) ذکر کرده، در یک مورد نیز احتمالاً بگ شاهپور (= بی شاپور) آمده است که نشان می دهد جزء اول کلمه بع به معنی «سرور» است

** گور: نام قدیم فیروزآباد است. اردشیر ساسانی آن را اردشیر خُره نامید. بر روی سکه ها و مهرهای ساسانی نیز هم نام گور (با املاهای تاریخی گویال) و هم اردشیر خوره آمده است. در کارنامه اردشیر بابکان (فصل 7 بند 8-9) بنیان آن به اردشیر بابکان منسوب است. فیروزآباد نامی است که عضدالدوله بر آن نهاده است.

*** توج: توج، در ناحیه اردشیرخوره (= گور، فیروزآباد) در نزدیکی کازرون و در کنار رود شاپور (= توج).

**** **هرمزد اردشیران:** به قول طبری این شهر به دست اردشیر بنیاد نهاده شد تا مرکز جدید خوزستان باشد، مشتمل بر دو شهر بود. یکی هوجستان وازار (= سوق الاهواز) و دیگری هرمشیر که در زمان حمله اعراب از میان رفت. سوق الاهواز به اهواز معروف شد. از کتیبه شاپور در کعبه زردشت (سطر 4 فارسی میانه و سطر 2 پارسی) ظاهراً چنین استنباط می شود که شاپور این شهر را چنین نامده است. در متون مانوی نام آن اوهرمزد اردشیر آمده است.
رام هرمزد: رام هرمز. به روایت طبری (یکم 833 س 17) بنیان کوره (= ناحیه) رام هرمزد به هرمز پسر شاپور اول نسبت داده شده ولی بنیان شهر هرمزد اردشیر به اردشیر اول (طبری 820 س 10). نام کامل آن رامهرمزد اردشیر بوده است که به صورت رامز مخفف شده و تلفظ جدید آن رومز است، واقع در شمال اهواز و بر قسمت علیای رودخانه جراحی.
هرمزد پسر شاپور: هرمزد شاه ساسانی (273-272 م) ملقب به دلیر.

***** **شیشین دخت:** دختر ریش گالوتا (رأس الجالوت) «رئیس یهودیان» زن یزدگرد اول (421-399 م) پسر شاپور دوم. انتساب بنیان این دو شهر به این بانو براساس شباهت لفظی است و احتمالاً دلالت بر این دارد که در زمان یزدگرد اول در این دو شهر یهودیان از مزایایی برخوردار بوده اند.

***** **جندی شاپور:** در متن «وندوی شاپوهر»، در کتیبه شاپور در کعبه زردشت: «ویه اندیوک شاپوهر» (شهر) شاپور از انتاکیه بهتر است». این شهر را شاپور اول ساسانی بنا نهاد و اسیران رومی را در آن مستقر کرد. خرابه های آن در هشت فرسخی شمال غربی شوشتر سر راه دزفول باقی است و شاه آباد نامیده می شود.
ایران خُره شاپور: در متن. «ایران کردی شاپوهر» آمده است که مسلماً نادرست است، زیرا این شهر احتمالاً همان ایرانخهرسپور است که طبری آن را با الکرخ تطبیق داده است. به نظر مارکوارت صورت پهلوی تصحیف «ایران > قَرخ» شاپور کرد است. به نظر نگارنده کلمه «کرد» در متن پهلوی اضافی است، و کلمه «خوره» (خره) از متن افتاده است، و صورت اصلی مسلماً «ایران خره شاپور» بوده است که طبری آن را ضبط کرده است. آنچه این نظر را تأیید می کند، صورت «ایران خوره شاپور» همراه با «ویه اندیوک شاپور» بر روی یکی از مهرهای ساسانی است که فرای آن را منتشر ساخته است.
بیل آباد: در متن پهلوی پلاپات. در متنهای مانوی صورت بیل آباد آمده است (مشتمل از صورت آرامی بیث لاپات)، نام قدیمی جندی شاپور. در ترجمه تاریخ طبری (به کوشش بهار، ص 896 و بعد) آمده است که شاپور به توصیه چوپانی به نام بیل این شهر را ساخته است. در حقیقت باید گفت که نام قدیمی شهر بیل آباد بوده و شاپور اول نام جندی شاپور را بدان داده است.

شهرستان نهره تیره* را <... ساخت>، و ضحاک در دوران فرمانروایی (خویش) آنجا را شبستان خود کرد، و زندان اشکانیان بود.

شهرستان سمران (= هاماوران) را فریدون پسر آبتین ساخت، و مسور(?) شاه سمران (= هاماوران) را کشت، و زمین سمران را باز به تصرف ایرانیان درآورد، و دشت تازیان را به ملکیت و از برای سپاسگزاری به بخت خسرو شاه تازی داد تا پیوندش ادامه یابد.**

شهرستان آراست(?) را شاپور پسر اردشیر ساخت.

شهرستان آسگر(?) و شهرستان یه اردشیر را <اردشیر> پسر اسفندیار ساخت و اوشگ(?) را

که مرزبان هگر(?) بود (به عنوان گندگر(?) و بورگر(?)) بر دریاچه پارس بگمارد.***

شهرستان گی (= جی) را اسکندر گجستک پسر فیلیپوس ساخت، اقامتگاه جهودان آنجا بود که آنان را یزدگرد پسر شاپور به خواهش زن خویش شیشین دخت، به آنجا آورد.****

شهرستان «ایران آسان کرد قباد» را قباد پسر پیروز ساخت.
(این شهر میان گرمکان (بیث گرمایه) و نوداردشیرگان (=ادیابن، موصل) قرار داشته است)

شهرستان آشگر (= عسکر-جای آن مشخص نیست) را بهرام پسر یزدگرد (= بهرام گور) ساخت.

(* نهره تیره: یا نهر تیری در کنار رودخان هیا نهری به این نام که ظاهراً یکی از شعبه های ساحل راست کرخه سفلی بوده است. این شهر به فاصله یک منزل در مغرب اهواز سر راه واسط واقع بوده است. در متن پهلوی نام سازنده این شهر از متن افتاده است.

** **سمران**: نام بخش جنوبی عربستان که در متون دوران اسلامی به جای آن یمن به کار می رود، و سرزمین و مردم آن را هاماوران (صورت ایرانی حمیر) می نامند. ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص 17، صورت سمران شاه (شاه یمن) را ذکر کرده است، و گردیزی، از شهر سمران در یمن یاد کرده که آن را فریدون ساخته بود.
مسور(?): قرائت صحیح این نام معلوم نیست. مارکوارت، آن را منصور (خلیفه المنصور)، و نیبرگ، آن را «میخور» (دارای میخ) خوانده است. منشی زاده، بر آن است که مسور تصحیف هماور (قس هاماوران) است.
بخت خسرو را با بخت نرسه تطبیق داده و هر دو را صورت ایرانی نبوکد نصر دانسته است.

*** **آراست(?)**. در متن پهلوی آرایست(?) مارکوارت آن را به احتمال جزئی از نام شهر ناشناخته ای مانند «ایران» آراست <شاپور> دانسته است. نیبرگ، آن را آرهِست (Arhest) خوانده و آن را با دهی به همین نام در ساحل دریاچه وان در ارمنستان تطبیق داده است.

**** **اسگر(?)**: فرادت کلمه پهلوی مبهم است (به ظاهر اسگر نوشته شده است). نیبرگ، این کلمه را ادبیل (ارمنی دوین) تطبیق داده است. این شهر در قدیم مرکز ارمنستان بوده و اکنون به جای آن دهکده کوچکی در جنوب ایروان نزدیک رود ارس قرار دارد. مارکوارت، آن را به آسور (= آسورستان) تصحیح کرده است.
یه اردشیر: در پهلوی «ویه اردشیر» و در عربی بهرسیر. نام این شهر در کتیبه بزرگ شاپور بر کعبه زردشت و بر روی مهرهای ساسانی به صورت «ویه اردشیر» آمده است. بنیان ویه اردشیر که مرکز آسورستان بوده و در ساحل غربی دجله قرار داشته است، به اردشیر بابکان نسبت داده شده است. پیش از آن سلوکیه نام داشته است.
اوشگ(?): ظاهراً نام خاصی است. اما معلوم نیست که بوده است. کلمه را خوشک و هوشک و غیره نیز می تواند خواند. مارکوارت، به حدس آن را اوشک خوانده و با کلمه نبطی اوشو، عربی اوس تطبیق داده است. نیبرگ، آن را به اوداک تصحیح کرده و توضیح داده است که احتمالاً نام شاخه ای از رودخانه فرات بوده است.
هکر(?): در متن هکر (یا اکر و غیره). مارکوارت، شهرستانهای ایران، ص 103، آن را با هجر شهری در بحرین تطبیق داده است. اما نیبرگ، آن را نام قومی در صحرای شام دانسته است.
گندگر(?) و بورگر(?): کلماتی ناشناخته اند.

***** **گی**: در متنهای دوران اسلامی جی، در کتیبه شاپور در کعبه زردشت صورت گدی (فارسی میانه) و گب (پارتی) و بر روی مهرهای ساسانی گب و گد آمده که همه نماینده تلفظ گی gay، است. گی (جی) نام قدیم شهر اصفهان است.

< بخش اپاختر * >

در بخش آذربادگان (= آذربایجان- در اینجا منظور اپاختر و شمال است) شهرستان آذربادگان** را ایران گشتنَسب که سپاهبد آذربادگان بود <ساخت>.

شهرستان ون را ون دختر گُلخش (= بلاش) ساخت که به زنی (= ازدواج) کیقباد درآمد***، و توربرادرش**** کَرپ با جادوگری آنجا را به صورت دژ آرونْدَاسب (= ارجاسب) درآورد، برای حفظ جان خویش.

[در ناحیه آذربادگان] شهرستان گنجه را افراسیاب تورانی ساخت.*****

شهرستان آموی (= آمل) را زندیق پرمگ کرد.*****

<.....> و زردشت سپیتمان از آن شهر بود.*****

شهرستان بغداد را ابوجعفر که او را دوانیقی خوانند، ساخت.*****

به پیروزی پایان یافت.

فرجام یافت به درود و شادی و رامش.

(* در متن تصدیق بجای واژه شمال یا اپاختر از نام آذربایجان (آذربادگان) استفاده شده است. زیرا در دین زردشتی اپاختر (شمال) جایگاه دیوان نامیده شده و مؤلف یا مدون برای پرهیز از ذکر نام اپاختر یا شمال، از نام آذربایجان، مهمترین استان در این ناحیه استفاده کرده است.

** احتمالاً منظور از شهرستان آذربایجان، اردبیل است که مرکز این استان بوده است.

*** ون: نام شهری به نام ون دختر گُلخش (بلاش).

به نظر مارکوارت، ، ون همان فرانک مادر کیقباد است. این زن دختر وذرسا (یا ودرگا) بوده است.

به نظر نیبرگ، گلخش صورت دیگری از بلاش یکی از پادشاهان اشکانی است.

مناسفانه بسیاری اشتباهات در شباهت نامها باعث شده تا اشکانیان با اساطیر شاهنامه یکی انگاشته شوند که این اشتباه است (توضیح ویراستار).

**** برادرش: نام قاتل زردشت است. وی معمولاً با لقب تور (تورانی) ذکر می‌شود و اینجا عنوان کرپ (karap) را دارد که عنوانی است برای دسته‌ای از مخالفان زردشت (توضیح مترجم).

توربرادرش یا توربراتور که از پیروان کرپان (آیین دیو یسنا و مخالف مزدیسنا) بود گویا اشاره به همان کسی است که در روایات سنتی مزدیسنان، زرتشت پیغمبر را با تیری که از پشت انداخت، به شهادت میرساند. (توضیح ویراستار).

***** گنجک، گنجه: در متنهای عربی شیز. اقامتگاه تاپستانی پادشاهان ساسانی. محل آن احتمالاً در لیلان کنونی در جنوب شرقی دریایچه اورمیه بوده است.

***** زندیق پرمگ (= مرگ‌آور): گویا منظور حضرت مزدک یا یکی از پیروان او باشد.

***** آغاز این بند که ظاهراً سخن از بنای شهر ری بوده، افتاده است.

***** آخرین شخصیت تاریخی که نامش در متن آمده ابوجعفر منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی است که بین سالهای 136 تا 158 هجری خلافت کرده است، و این مهم نشان دهنده آن است که آخرین بازنویسی و ویرایش کهن این متن در دوره ابوجعفر منصور دوانیقی انجام گرفته است.